

شهید منوچهر نظری



نام پدر	جعفر
تاریخ تولد	۱۳۵۱/۰۱/۰۱
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۸۱/۱۱/۱۰
محل شهادت	خلیج فارس
مسئولیت	سکان دار قایق
نوع عضویت	نظامی
شغل	نیروی انتظامی
تحصیلات	
مدفن	فاریاب

زندگینامه

شهید منوچهر نظری معروف به عطاءالله در تاریخ ۱/۱/۱۳۵۱ در روستای فاریاب بخش بوشکان شهرستان دشتستان استان بوشهر در خانواده ای مستضعف و مذهبی پا به عرصه وجود گذاشت پدر شهید جعفر و مادرش خورشید نام دارد و سومین فرزند پسر از خانواده ای بود که بعداً تبدیل به خانواده پر جمعیت شامل ۷ برادر و ۷ خواهر شد. زندگی خانواده را با دسترنج پدر از راه کارگری و کشاورزی می گذشت شهید با داشتن استعداد زیاد به تحصیل پرداخت ولی پس از پایان دوران راهنمایی و یک سال تحصیلات متوسطه که به دلیل نبودن امکانات در محل به شهرستان تنگستان سپری شد، به نیروی نظامی پیوست تا ضمن ارضای روحیه سلحشوری و رزمندگی کمکی به هزینه سنگین زندگی و معاش خانواده کرده باشد. دوران خدمت ایشان در نیروی نظامی که تماماً در بندر عباس و در مرزبانی و مبارزه با قاچاق کالا سپری شد یکی از درخشان ترین دوران خدمتی یک نیروی کارآمد از میان پرسنل نیروی نظامی بود به طوری که ایشان با وجود سابقه نه چندان طولانی از سال ۷۱ تا سال ۸۱ یعنی زمان شهادت به عنوان ناخدای قایق و فرمانده در دریا گذشت و در طول این مدت حتی یک ساعت غیبت از خدمت یا توبیخ یا تنبیه نداشت و لوح تقدیرهای متعددی از بالاترین رده های فرماندهی در پرونده ایشان و در منزل به یادگار مانده است. نام برده دارای اخلاق حسنه و پسندیده ای بود به طوری که تمامی هم‌رزمان بومی و غیر بومی که با ایشان هم‌نشین داشتند او را به عنوان نقطه اتصال و در واقع بند تسبیح هم بستگی خود می دانستند. منزل ایشان چه در دوران مجردی و چه در دوران متأهلی محل گردهمایی دوستان و هم قطارانی بود که از زادگاهش به آنجا می رفتند و او قبل از این که یک وظیفه شناس نظامی باشد که بود یک فرد اجتماعی و خوش اخلاق و مومن بود که با جمع بین نیروی نظامی و مردمی به یک انسان کامل تبدیل شده بود که می تواند سرمشق بسیار بالایی برای رهروان راه او و دوستان و هم‌رزمان آن شهید باشد. وقتی که مشغول به خدمت بود در کمال وظیفه شناسی بدون هیچ گونه چشم داشتی با هم‌رزمان و احیاناً با متخلفین برخورد کاملاً قانونی و در عین حال منطقی داشت و بلافاصله پس از پایان مأموریت هم رفتارش به یک رفتار کاملاً عاطفی تبدیل می شد که هر بیننده ای را تحت تأثیر خود قرار می داد خاطراتی که دوستان و هم‌رزمان شهید از وی نقل می کنند یاد آور روحیات سربازان صدر اسلام نظیر مالک اشتر و دیگر یاران پیامبر عظیم الشان اسلام و مولای متقیان حضرت علی(ع) است. از جمله این که برادر حسینی از مسئولین بنیاد حضرت قاسم (ع) بندر عباس و یکی از سادات اصیل که هم‌رزم و هم دوره خدمتی و همکار آن شهید بزرگوار بوده است، تعریف می کند: شهید هنگامی که عازم آخرین مأموریت خود بود کنار اسکله مرا دید، صدایم زد و گفت: که سید بیا نزدیک رفتم دست در جیب خود کرد و مبلغ پولی را که ماهیانه به موسسه ایتام حضرت قاسم(ع) کمک می کرد بیرون آورد و گفت: آقا سید این پول را بگیر چون مال یتیمان است می ترسم در گردنم بماند(گویا شهید خود را بده کار می داند نه اینکه کمکی به یتیمان کرده باشد) بعد از یکی از هم‌رزمان سؤال شد حالا چه وقت است و او گفته بود غروب است و شهید به شوخی حرفی زده و گفته بود: ۱۱ است - ۱۱ است. منظور شهید یازدهمین ماه سال یعنی بهمن ماه است ماهی که هفت نفر از یاران آنها در سال های قبل در همین ماه به شرف شهادت نائل شده بودند. و این آخرین صحبت هایی است که از شهید به یادگار است. به راستی چه رازی در این حرکات نهفته است که نزدیکان شهید هم به عمق آن پی نبرده و نمی دانستند در قلب صاف و دل دریایی شهید نظری چه می گذشته و چه وابستگی به یتیمان و بهمن ماه و یاران شهیدش در خود احساس می کرده است. بالاخره شهید در غروب روز ۱۰/۱۱/۸۱ به اتفاق برادران هم‌رزم خود برادران شایرخ و محمدی با شناور مربوطه جهت راه گیری قاچاقچیان و خائنین به اقتصاد کشور به دریا اعزام گردیدند و قایق به فرمانداری و سکان داری شهید نظری مأموریت آخر آنها را به سفر آخرت و دیدار معبود بر عهده گرفت که قلب آنها به عشق او می تپید. پس از ساعتی قایق در محاصره قایق های جهنمی دشمنان استقلال و امنیت کشور به تنهایی قرار گرفته و حمله و ترند های خاص آنها سرنشینان هر سه نفری به آب های نیلگون خلیج فارس پیوسته و سند پیوستگی نام خلیج همیشه فارسی را به نام بلند و با عظمت ایران اسلامی را برای همیشه در دل تک تک مردم آزاده جهان به ثبت ابدی رسانند تا فرزندان دیگری از این مرزو بوم هم در پیروی از راه آنان به راه سرخ شهادت ادامه داده و این موج خون را نگذارند از تلاطم بپفتد.

شهید در تاریخ ۲۰/۸/۷۸ با دختری از روستای کلمه ازدواج نموده که ثمره این ازدواج دو فرزند خردسال که یکی دختر به نام آیدا دوسال و نیم و دیگری به نام امیر حسین چهارماهه که در روز میلاد پر برکت حضرت اباعبدالله الحسین(ع) شش ماهه به دنیا آمد تا بیشتر در آغوش پدر باشد.

سرانجام پس از چهار روز تجسی بی وقفه نیروهای انتظامی و مردمی اهل بندرعباس که همه از شیفتگان اخلاق شهید نظری بودند از دریا کشف و پیگر نیم سوخته و بی جان شهید با تشییع پر شکوه همزمان و در میان اشک و اندوه مردم بندرعباس به بوشهر انتقال و صبح روز ۱۶/۱۱/۸۱ در میان باران شدید با حضور پر شکوه نیروهای انتظامی و مردم شهید پرور بوشهر تشییع و در برازجان با احترامات خاص نظامی به زادگاهش روستای فاریاب بخش بوشکان بدرقه و به جایگاه ابدی سپرده می شود.

نحوه تشییع شهید:

جسد آن شهید والامقام در مورخه ۱۴/۱۱/۸۱ از دریا کشف و در تاریخ ۱۵/۱۱/۸۱ از بندرعباس به حضور همکاران و همزمان و نیروهای مردمی با احترام هر چه تمام تر تشییع جنازه گردید. صبح روز ۱۸/۱/۸۱ از درب ناحیه انتظامی بوشهر با حضور مقامهای لشکری و کشوری، ایشان تشییع گردید. به دلیل بارندگی بسیار شدید و وقوع سیل آن جسد مطهر به مدت ۴ ساعت پشت رودخانه کلمه با حضور انبوه عزاداران متوقف شد. سرانجام با کمک ماشین های سنگین از آب عبور داده شد و در غروب حزن انگیز روز ۱۶/۱۱/۸۱ با حضور هزاران نفر از امت حزب الله شهرستان و بخش در کنار شهدای جنگ تحمیلی فاریاب به خاک سپرده شد. محمود نظری برادر شهید منوچهر نظری در رسای آن شهید چنین سروده است:

تا کی چنین بگویم در فراق یاران هر دیده چو ابری اشکم مثال باران

صد نامه من نوشتم نا خوانده مانده اکنون پس شکوه ها نمودم از جور روزگاران

هم اکنون خانواده بزرگوار شهید، پایبند خاصی به مبانی دینی و عقیدتی دارند و در میان اهالی بخش به حسن شهرت مشهورند خصوص آنکه پس از شهادت فرزندشان زندگی آنها رنگ بوی معنوی تری به خود گرفته است آن شهید بزرگوار علاقه زیادی به شهادت داشتند به طوری که هر گاه نظری می افکنی به دفتر خاطرات او همه و همه خود را جز باقیمانندگان گناهکارانی می شمرد که باب شهادت بر رویش بسته گردیده است آن شهید عمر شریف خود را همه و همه صرف مبارزه با اشرار و قاچقچیان نمود. اوست ناخدایی و سکانداری قایق را بر عهده داشت و چه شب که مردم در خواب خوش آرمیده بودند و او در آبهای نیلگون خلیج فارس به نگهبانی ملتی برخاسته بود تا خواب آنان آشفته نگردد. بارهای بار حوادث و سوانح دریا او را تا کام مرگ پیش برده بود و از خطر آب نجات یافته بود. اما تقدیر الهی بر آن رقم خورده بود تا خون گرم آن عزیز توسط شقی ترین انسان های روی زمین ریخته شود، یکبار نیز در مسیر دریا قایق او به آتش کشیده می شود و قسمتی از بدن آن شهید می سوزد، اما اوج روحیه ایثار و فداکاری او زمانی بر همگان مشهود شد که حتی از سوختن اندام خود ابایی نداشت و باز هم راهی دریا می گردید. تمامی اشرار دریا از نام او اثنایی داشتند و تا زمانی که او را بر آبهای سرخ می دیدند آرام و قرار نداشتند چرا که از رشادت های او با خبر بودند جا دارد یادی از شهیدان عزیز محمدی و محسن سلمانی و مجتبی موسوی و شایرخ نمایم. شهیدانی که همانند او خون سرخشان و سیاهی آب خلیج فارس در آمیخت تا شهادی باشد بر مظلومیت تمامی کسانی که تنها گناهشان حفاظت و حراست از دستاوردهای اسلام و حفظ نوامیس اسلامی است.

شهید محمدی و شهید شایرخ دوتن دیگری بودند که در عملیات با شهید نظری به شهادت می رسد. اشرار مسلح وقتی قایق این سه شهید را در بند خود می بینند با حلقه محاصره ای که ترتیب می دهند این سه شهید را به دام

قایق های خود انداخته و آنقدر با سلاح گرم بر تابوت قایق و اندام شهدا شلیک می نمایند که قایق آنها غرق گردیده و غرقه در خون می شود و به همراه سرنشینان خود در اعماق آب های نیلگون خلیج فارس جای می گیرد. از دوستان آن شهید از آقایان محمد اسماعیلی ، کاووس بازیار ، حاج کنعان ملاکی، سید محمد علی موسوی، احمد مخلوئی و حسن پور زمانی و ... نام برد.

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

پدر و مادرم، برادرانم همسرم و خواهرانم سلام !

به نظر می رسد این نوشته وقتی می خوانید که مرا در میان خود ندارید اما چه فرقی می کند چه باشم یا نباشم . زیرا من خود را در مقامی نمی بینم که به شما وصیت کنم چه این نوشته باشد و چه نباشد شما بهتر از هر کسی به وظیفه ملی و دینی خود و خانوادگی خود آشنا هستید ولی جهت انجام وظیفه ای که هر مسلمانی در مورد باقی گذاشتن وصیت نامه دارد مخصوصاً بنده که شغلم ایجاب می کند بیشتر اوقات در دریا و در معرض خطر باشم .

پس از من اگر در حین انجام وظیفه به شهادت رسیدم سعی کنید فرزندانم را طبق موازین دینی تربیت کنید . همسرم را احترام کنید همسرم نیز پدر و مادرم را احترام کند و خواهرم از این که من شهید می شوم احساس غرور کنند همیشه در خط نظام و اسلام و طرفدار استقلال ایران عزیز باشند دوستانم برای شادی روح من دعا و قرآن بخوانند یتیمان را کمک کنید و آنان را مثل فرزندان یتیم خودم کمک کنید .

پدر و مادر صبر را که کلید حل همه مشکلات است سرمشق خود قرار دهند همکاران و همزمانم راه شهیدان را ادامه دهند در پایان همگان را به خدا می سپارم و از همه حلالیت می طلبم . والسلام

فرزند ایران و اسلام منوچهر نظری

شعری از حسین اسرافیلی :

(احترام جنگل)

زمان چون سمند خط زین کند

شهادت از این باغ گلچین کند

در این قافله ترس پیکار نیست

زمانیست آن کسی که برادر نیست

کجایید ای خوبان گلچین شده

که از خونتان عرش آذین شده

ملک صف به صف پیشواز آمده

فلک بر تماشای فراز آمده

کجایید ای سروهای بلند
به طوف شما جنگل احرام بند
چه کردید با صخره و کوهسار
حلال ماه و خورشیدتان وامدار
شفق شرمگین از شط خونتان
فلق لیلی آوای مجنونتان
هلا عاشقان جگر سوخته
بر آتش زده بال و پر سوخته
چه گفتید با زخم در کار زار
که شد آفتاب این چنین شرمسار
هلا روح باران کویر عطش تشنه گامتان
به بوی شما آفتاب این چنین
گشاده پر خویشتن بر زمین
چه سان سینه ها را سپر ساختند
که این سان به معراج پرداختند

در پایان گزیده ای از آخرین دست نوشته های شهید را با هم می خوانیم

«...مرگ من روزی فرا خواهد رسید در بهاری روشن از امواج نور در زمستانی غبار آلود و دور یا خزانگی از فریاد و شور مرگ من روزی فرا خواهد رسید روزی از این تلخ و شیرین روزها روزی پوچ همچون روزان دگر دیدگانم همچو دالان های تار گونه هایم همچو مرمر های زرد ناگهان خوابی مرا خواهد ربود من تهی خواهم شد از فریاد و درد می خزند آرام روی دفترم یاد می آورم که در دستان من روزگاری شعله می زند خون شعر خاک میخواند مرا هر دم به خویش میرسم از ره که در خاکم نهند آه! شاید عاشقانه گل به روی گور غمناکم نهند بعد من ناگه به یک سوی می روند پرده تیره دنیای من چشم های ناشناسی می خزند روی کاغذ ها و دفتر های من در اتاق کوچکم پای می نهند . بعد من با یاد من بیگانه اید در بر آئینه ماندن به جای تار مویی نقشی دستی سانه ای میرهم از خویش و می مانم به خویش هر چه بر جا مانده ویران می شود . روح من چون با دیدن قایقی در افق های دور

پنهان می شود می شتابند از پی هم بی شکیب روزها هفته ها و ماهها چشم تو در انتظار نامه ایست خیره می ماند
به چشم سالها لیک دیگر پیکر سرد مرا می فشارد خاک دامن گر خاک . بی تو بعد از ضربه های قلب تو ، قلب من
می بوسد آنجا زیر خاک می برد نام مرا باران باد نرم می شویند از رخسار سنگ گور من گمنام می ماند براه فارغ
از افسانه های نام و ننگ « دوستدار شما »

خاطرات

ویژگی های فردی شهید:

سلام و درود یگانه بی نیاز و آن ایزد بی آغاز نثار آنانکه با جان خود شرافت و حریت را برای میهن خود و دین خود اسلام عزیز به ارمغان آوردند. به یقین آنان که حتی از جان خود نیز دریغ ندارند هرگز در وصف نمی گنجند مگر به وسعت تکلیف و اقرار بر ناتوانی و عجز نویسند. شهید نظری، نظر به وجه الله داشت و پروایی از مرگ نداشت و برای استقرار امنیت ملت خود چه رشادتهایی از خود خلق نمود. او پاسدار امنیت بود و برای مقابله با تهاجم فرهنگی لباس مقدس نیروی انتظامی را برگزیده بود. به حقیقت امروز با دیروز یکی است اما سنگرها فرق کرده است. دیروز شهیدی در شلمچه و امروز رود جان می داد و امروز شهیدی در دل آب های نیلگون خلیج فارس رسالت هر دو یکی است همانطور که هر دو یکی بوده است. شهید نظری می دانست که راه پر مخاطره ای را انتخاب نموده است اما رسیدن به لقاءالله را تنها در گرو پاسداری از ارزش های بدست آمده توسط همسنگران دیروز می دانست. جبهه امروز ما جبهه فرهنگی است و مقابله با فرهنگ ستیزان رسالت بزرگی است که بر هر آزاده اسلام خواهی واجب است. او چه نیک به وظیفه خود عمل کرد و اکنون بر ماست که خود را به زینت صبر و استقامت در راه خدا بیارائیم و ادمه دهنده آن راه خون رگ باشیم.

بهشت که چه بگویم، رضایت خدا پاداش اجحافی دانست که در حق آن شهید رفته است و چه چیزی بالاتر از رضایت حق گذشت آن زمان که روزگار بر دستان ظلم بوسه می زد، امروز جهان را بشارتی فرا گرفته است نه محور آن بشارت دما □ شهدایی است که زمین را سیراب می کند. شهدایی که فضای سموم این کره خاکی می زدایند تا صبح دولت مهدی (عج) بدمد، پس از یاران استقامت نمائید که صبح نزدیک است شهادت لباسی است که تنها قامت نیک سیرتان جلوه گر می گردد و شهید نظری نیز آخرین شهیدی است که تا به امروز از دیار بخش بوشکان غزل خدا حافظی می سراید تا ما را بار دیگر در مثنوی تنهایی خود واگذارد. آن شهید بزرگوار اخلاق حسنه داشت، صغری نظری خواهر شهید می گوید: «در آن زمان توصیه موکدش حفظ حجاب بود و ما را به آن دعوت می نمود نسبت به بیماران رؤف بود و همیشه اولین کار خود را بعد از مراجعت به خانه سرکشی به بیماران می رفت. من به برادر شهیدم افتخار می کنم که بوسه بر غربت حسین (ع) زد و ما نیز بوسه بر غربت او که چقدر ناجوانمردانه ساحل نجات را بر او بستند و او را همچون درندگان پاره پاره کردند اما ساحل نجات او عمق آبهای سنگین آبهای خایج فارس بود نه ساحلی که ما تشنگان عالم ماده بر آن نظر داریم اکنون ما همه دردهای و رنجها را به جان می خریم چرا که بهتر می دانیم که ام المصائب حضرت زینب (س) در روز عاشورا چه بر او گذشته است و این اندوه هرگز قطره ای از یم پر موج اندوه حضرت زینب (س) نخواهد شد.»

برادر شهید محمود (رضا) از صفات اخلاقی آن شهید سخن می گوید: «من با بر دارم ۵ سال اختلاف سن داشتیم او از من بزرگتر بود. اگر بخواهم از صفات اخلاقی او صحبت کنم نمی توانم حق مطلب را ادا کنم اما به وسعت تکلیف مطالبی را به اختصار می گویم او فردی از خود گذشته و سر به زیر بود بسیار مهربان بود، اهل شوخی و خنده بود و در مقابل دیگران و بالاخص پدر و مادر به احترام نشست و برخاست می کرد. هرگز نسبت به پدر و مادر پر خاشگری نمی کرد. به شدت از غیبت کردن تنفر داشت سالهای خدمت او سال های رنج و اندوه او بود اما او برای رضای خدا تحمل می نمود، به طوری که یک بار برای ۴ روز مفقود گردید او در این مدت هیچ چیز نخورده و نیاشامیده بود. گویی که تمرین می کرد تا بیشتر با سختیها دست و پنجه نرم کند در حالی او را یافتیم که سرمای زمستان استخوان هایش را به رقص در آورده بودند با لباسی پر از شل و گل و صورتی کاملاً گل آلود به اماکن مذهبی علاقه مند بود و بیشتر اوقات فراغت را کنار امام زاده ها سپری می کرد. و ملت بزرگ ما نیز در تشییع آن شهید نشان دادند که هنوز به آرمانهای شهدا وفادارند. آنچنان تشییع جنازه ای صورت گرفت که حتی در طول هشت سال دفاع مقدس هم بی سابقه بوده است»

رقیه خانم خواهر شهید نظری نیز می گوید: «او فردی اجتماعی بود هرگز ندیدم در خانه ناراحت شود رفتار او طوری بود که احساس می کردیم او دیگر در جمع ما نیست خلوت عجیبی داشت با خود صحبت می کرد به طوری که مواظب بود کسی متوجه کلمات او نشود در هنگام مرخصی که به خانه برمی گشت فضای خانه نورانی می شد همیشه مقداری پول با خود داشت که آن را برای تقسیم بین فقرا به مادر واگذار می کرد.»

روایات صادق و صحبت های برادران شهید:

«....در خصوص روحیات آن شهید سخنهایی به زبان آمد اما هر چه بگویم کم گفته ام شاید ذکر چند خواب و رویاهای صادقانه حق مطلب را بهتر ادا کند. روزی فرزند برادر شهیدم که هفت، هشت ماه بیشتر از تولد او نگشته بود دچار یک بیماری گردید که پزشکان عاجز از مداوای او بودند روزی زنی از همسایگان به در ما کوید و یک وعده عجیب به ما داد او گفت دیشب پدر این پسر را در خواب دیده ام و گفت بروید به خانواده ام بگویید علاج بچه در دست خداست بگویید او را به تربت من ببرند و مقداری از خاک تربت را به پیشانی او بکشند به اراده الهی خوب خواهد شد. ما نیز سراسیمه چنین کردیم به محض اینکه بر سر تربت آن شهید رسیدیم با تعجب دیدیم آن کودک هفت هشت ماهه دارد لبخند میزند. شاید چیزی را می دید که چشم مادی ما قدرت دیدن آن را نداشت مقداری از خاک تربت شهید را برداشتیم و فرزندش را با آن خاک تبرک کردیم باور کنیم تا به منزل رسیدیم هیچ عارضه و دردی را در وجود آن بچه ندیدیم. روز دیگر عجیب دلتنگ آن شهید شده بود چند ماهی بود که به شهادت رسیده بود یک روز صبح بلند شدم و به تربت پاک آن شهید رفتم و بسیار گریه کردم. در همان شب به خوابم آمد و گفت چرا گریه می کنی؟ گفتم برای تو گریه می کنم آخر تو کجا رفته ای که دیگر باز نمی گردی؟ گفت برادرم گریه نکن که من زنده ام، برای زنده که گریه نمی کنند. بعد به شوخی گفت: حالا بخند»

همسر بزرگوار شهید نظری نیز چنین می گوید: «او در نگهداری بچه ها به من کمک می داد. در غذا کشیدن، ظرف شستن و تمامی کارهایی که در خانه به من مربوط می شد کمکم می کرد. بسیار خوش اخلاق بود. در طول چهار سال زندگی مشترک خود با ایشان هرگز پیش نیامد که عصبی و بد اخلاق شود اگر هم ناراحت می شد بلافاصله معذرت خواهی می کرد. همیشه از حقوق زن در خانواده صحبت می کرد و هرگز نشد که از تکالیف زن صحبت کند»

یکی از زنان همسایه نقل نموده بود که: «در شب اول قبر آن شهید او را در خواب دیدم در حالی که سوار بر اسب سفیدی بود، در اطراف روستایمان به گل گشت مشغول بود سپس با اسب به طرف قبرستانها حرکت کرد و از نظرها غائب شد»

خانواده شهید همسایه ای دارند بنام رضا رضا زاده او اینک در خارک مشغول به کار است وی چنین می گوید: «بعد از شهادت شهید خواب دیدم وارد باغ پرگلی شدم. نگهبانی مرا صدا زد که برگرد! نگاه کردم دیدم او منوچهر است. در حالی که در میان حوض زیبایی در میان گلها نشسته بود مرا خطاب کرد که وارد باغ نشوم. وقتی که خواستم برگردم گفت از در دیگر خارج شو چون بیرون باغ رفتم دیدم زمین همان زمین معمولی است.»

دختر خاله شهید نیز خواب ایشان را دیده بود او می گوید: همیشه سوالی مرا آزار می داد و آن این بود که بهشت و جهنم چگونه خلق شده است و از کی آغاز می شود شبی به خواب دیدم که منوچهر به خوابم آمد در کوچه ای با او برخورد کردم از او پرسیدم تو کجایی؟ گفت: خوب بهشت پرسیدم راستی بهشت کجاست و جهنم کجا؟ تو که آنجایی این سؤال مرا جواب بده؟ او در جواب گفت همین جا که هستیم عده ای در بهشت هستند و عده ای در جهنم. اما مردم نمی دانند زمانی که پرده غفلت از وجودشان کنارزده شد آنگاه به همه چیز پی خواهند برد. اما بهشت و جهنم هم در همین دنیا شروع شده است.»

آن شهید فیلم تشیع همکاران خود را در خاطر داشت و همیشه با دیده حیرت به آن فیلم نگاه می کرد . همانگونه که امروز با دیده حیرت تشیع آن شهید می نگریم . خداوند متعال خانواده و پدر و مادر شهید را با شهید ایشان محشور دارد و ما را نیز از شفاعت شهیدان بی نصیب نگرداند .



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران